



جوان در نگاه بسیاری نه به خامی و بی‌تجربگی تنها، که به جلفی، سبک‌سری و بیراهه‌روی متهم است. شهوت‌رانی گویی مشخصه اصلی هر جوانی است که در جامعه ما زندگی می‌کند. به همین جهت است که بسیاری که خود سن جوانی را به ناچار پشت سر نهاده‌اند - در راستای اصلاح جوانان، آنان را به دست‌کشیدن از مظاهر جوانی و روی کردن به پاکی و والایی و تقوی توصیه می‌کنند و از جوانان می‌خواهند چون آنان زندگی کرده و پختگی، وقار و تجربه و سربه‌زیری را از آنان بیاموزند. بسیار بوده‌اند کسانی که در آرزوی چنین روزی که جوانان همچون بزرگسالان و پیران! زندگی کنند، سر به بالین مرگ نهاده و از این دنیا کوچیده‌اند.

این که تحقق چنین خواسته‌ای ممکن است یا خیر و به فرض امکان مطلوب و معقول است یا نه؟ سخنی دیگر است در این نوشتار می‌خواهیم به اختصار نقش جوانان را با همان ویژگی‌های جوانی، در شکل‌گیری اسلام و مهمتر به نگاه پیامبر (ص) به آنان داشته‌باشیم، گرچه پژوهش علمی در این باره فرصت و مجال دیگری می‌طلبد.

نوجویی، نوگرایی، سازش‌ناپذیری، سنت‌شکنی، خودنمایی، انتقاد و پویایی، ویژگی جوانی است. این ویژگی‌ها که به‌گاه آرامش و یکتواختی زندگی، به ناخوشایندی موردنقد و طرد و رد افراد قرار می‌گیرد، به‌هنگام تحوّل و انقلاب بس کارساز و مطلوب است. همان ویژگی‌هایی که از دید کهنسالان یا به تعبیر «اگزوپری» در کتاب «شازده کسچولو» آدم بزرگ‌ها - خامی و

ارجمندی جوان در سیرت رسول الله (ص)

• علیرضا واسعی

بی‌تجربهای و برخواستگی از جهل و احساسات است، در زمانه نبیضت و قیام سخت لازم و مفید می‌نماید. در این جا نمی‌خواهیم به انقلاب اسلامی ایران اشاره کنیم که جوانان پرسور ما به چه میزان در شکل‌گیری، پیروزی و رشد و بالندگی و حفظ و حراست آن نقش داشته‌اند و یا به جنگ و جهاد درازمدت ایران و عراق نیز اشاره نمی‌کنم که همان احساسات و عشق جوانی چه اندازه آن را پشتیبان بوده‌است و از آن طرف، بزرگان تا چه حد در بازدارندگی و ممانعت جوانان مؤثر بوده‌اند. هرگز فراموش نمی‌کنم خاطره دوران طلبگی را که مدیر مدرسه ما با چه هیجان و هجومی ما جوانان را از سر تجربه و پختگی! نصیحت می‌کرد که به‌جای رفتن به جبهه که جز خرابی چیزی ندارد، به تحصیل و تفقه بپردازیم ولی ما با همان خامی جوانی! از دستور واجب‌الاطاعة او! سر باز زده و با عشق و خلوص - که مخصوص همان زمان‌های

زندگی است - در جبهه‌های نبرد حضور می‌یافتیم.

نقش جوانان در شکل‌گیری اسلام
جوانان که گاه مورد بی‌مهری و کم‌لطفی جامعه ما هستند، به‌راستی چه نقش عظیمی در تکوین و اقتدار اسلامی داشته‌اند. همگان می‌دانیم که وقتی پیامبر عزیز (ص) فرمان الهی را به‌گردن گرفت و رسالت الهی خویش را به‌صورت انفرادی و پنهانی با افرادی در میان نهاد بیش از همه از میان آن همه مردان، جوانی - حتی نوجوانی - دست کمک و همراهی به‌سوی آن حضوت دراز کرد. قرار گرفتن





دست کوچک علی^(ع) در دستان بزرگ پیامبر^(ص) نیرویی استوار در تاریخ بشری آفرید. تاریخ، عظمت این همدستی عاشقانه را هرگز کتمان نمی‌کند تا بدان جا که هرگز نمی‌توان بی‌نام علی^(ع) اسلام را شناخت و شناساند. آنچه علی جوان^(ع) در دورهٔ حیات پیامبر^(ص) انجام داد و نقشی که در تاریخ اسلام و بشریت آفرید، هر اندیشه‌ای را به حیرت وامی‌دارد. پیامبر^(ص) آنچنان تحت تأثیر عظمت این گزروش قرار می‌گیرد که در سال‌های آغازین بعثت خویش، بی‌هیچ توجهی به سنت قبیله‌ای عرب مبنی بر حرمت شیخوختی، علی جوان را به‌عنوان برادر، وصی و خلیفهٔ خویش به نزدیکان خود معرفی می‌کند و از آنان می‌خواهد تا از او پیروی کرده و گوش به فرمانش دهند، اما نگاه منفی به جوان و جوانی که در آن زمان نیز بوده‌است، ابوجهل بزرگسال که خود را با تجربه، پخته و زندگی‌دیده و کارآزموده می‌پندارد، از این گزینش و فرمان پیامبر^(ص) آنچنان به خشم می‌آید که خطاب به ابوطالب فریاد برمی‌آورد، از این پس تو یابستی از فرزندت اطاعت کنی و فرمان بری! این بیان همراه با تمسخر و تحقیر ابوجهل، ناشی از تصور غلط وی از جوانی است.

دیگر اسلام‌آوردگان نخستین نیز، بیشتر از جوانان هستند و حتی در میان بزرگسالان تاریخ جز نام چند تن انگشت‌شمار در میان اصحاب پیامبر^(ص) کسی را به ما نشان نمی‌دهد. اما از جوانان و جانفشانی‌های آنان به‌فراوانی سخن دارد. زید بن حارثه، بلال حبشی، صهیب رومی، عمار بن یاسر، سعید بن زید، عمر بن خطاب، ارقم، عثمان بن مظعون، خطاب بن



جوانان بر کار خویش تداوم می‌بخشیدند. با هجرت به مدینه نیز، باز این جوانان بودند که در اطراف پیامبر^(ص) به یاری و از خودگذشتگی روی داشتند و دوران ده‌سالهٔ حکومت اسلامی با جنگ‌های پیاپی آن را اداره می‌کردند و این که در تاریخ آمده‌است اکثر اصحاب اصحاب الرسول الحدثان (اکثر اصحاب پیامبر از جوانان بودند) سخنی به‌واقع درست است.

نگاه پیامبر به جوانان

نقش مؤثر جوانان در شکل‌گیری پیکرهٔ اسلام و اهمیت آن در رفتار محبت‌آمیز و حامیانۀ پیامبر^(ص) از آنان، تبلور یافته‌است که ما صرفاً به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم گرچه موارد مشابه در سیرهٔ حضرت رسول به‌فراوانی دیده‌می‌شود.

۱. چنانکه اشاره شد، در سال پنجم بعثت پیامبر^(ص) گروهی از مسلمانان را به‌ناچار به سرزمین حبشه فرستاد. در این سال دو هجرت رخ داد. در هجرت اول عثمان بن مظعون عهده‌دار مسؤلیت مهاجرین شد که آنان پس از نزدیک به دو ماه اقامت در حبشه، به مکه بازگشتند، در بار دوم که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، پیامبر^(ص) رهبری نیروهای مهاجر را به جعفر بن ابیطالب می‌سپارد که جوانی سخنور و دانا بود، واگذاری مسؤلیت رهبری به این جوان، آن هم در دیاری که به دیدهٔ بیگانه به آنان نگریسته می‌شود، مسألهٔ کوچکی نیست. جعفر در این هجرت نه‌فقط عهده‌دار هدایت و سازماندهی و سامان‌بخشی مهاجرین که عهده‌دار تبلیغ و دفاع از اندیشهٔ دینی در

ارت، جعفر بن ابیطالب، مصعب بن عمیر، زبیر بن عوام، طلحة بن عبدالله و ... همه از جوانان (حدثان) هستند، تا جایی که وقتی پیامبر^(ص) عده‌ای از یاران خویش را در سال ۵ بعثت برای رهانیدن از آزار و شکنجهٔ مشرکین به‌ناچار به سرزمین حبشه می‌فرستد - ظاهراً ۳۸ مرد و یازده زن از قریش و هفت تن از غیرقریش - مشرکان برای بازگرداندن آنان نمایندگان به آن سوی می‌فرستند - عمرو عاص و عبدالله بن ابی‌ربیع - تعبیر تحقیرآمیز عمرو عاص نسبت به مسلمانان مهاجر، هم از پایین بودن سن اکثر آنها - بلکه همهٔ آنها - حکایت دارد و هم از نگاه جاهلانهٔ وی به جوانان، عمرو عاص به نحاشی می‌گوید، عده‌ای از جوانکان نادان (غلمان السقیاه) از جنگ ما گریخته و به تو پناه آورده‌اند، آنان را به ما بازگردان! این سخن با لحن توهین‌آمیز از پیوستن قشر عظیم جوانان به اسلام سخن دارد، گرچه پیران آن روزگار این خامی! را بر نمی‌تافتند و هرازگاهی به استهزا و تزویر، پیامبر را از داشتن چنین یارانی می‌آزردند، اما پیامبر^(ص) نه تنها به این خرده‌گیرها وقعی نمی‌نهادند که بیش از پیش با تکیه بر توانمندیهای



نهموی، نوکرای، سازش‌ناپذیری، سنّت‌شکنی، فودنمایی، انتقاد و پویایی، ویژگی جوانی است. این ویژگی‌ها که به‌گاه آرامش و یکنواختی زندگی، به نافوشایندی موردنقد و انتقاد و طرد و ردّ افراد قرار می‌گیرد، به‌هنگام تمّول و انقلاب بس‌کارساز و مطلوب است



قبال هجّمه اندیشه معارض نیز هست. اعتماد و ایمان پیامبر (ص) به‌کاردانی و توانایی جعفر جوان، حکایت از واقع‌بینی و عظمت روح پیامبر (ص) دارد.

۲. در سال دوازدهم بعثت که پیامبر (ص) در راستای دعوت برون‌شهری، با خزرجیان یثرب به مذاکره می‌نشیند و آنان را به اسلام دعوت می‌کند، در بازگشت آنان به سرزمین یثرب، پیامبر، مصعب‌بن عمیر - جوان نازپرور و متنعم و نسبتاً اشرافی - را که قرآن‌دان و اهل اندیشه بود، به‌عنوان نماینده خویش با آنها همراه می‌کند و تلاش و کوشش این جوان در یثرب به‌راستی ستودنی است تا بدان‌جا که توانست اندیشه اسلامی مبتنی بر داده‌های آسمانی را در آن‌جا ترویج کند و همین امر زمینه مساعدی برای پذیرش اسلام در یثرب را فراهم کرد. (فتحت یثرب بالقوان).

۳. ورود مسلمانان به مدینه، شروع زندگی جدیدی است. پیامبر پس از سال‌ها تلاش طاقت‌فرسا، اکنون می‌تواند آشکارا به پیاده کردن اسلام دست بزند. مسجد به‌عنوان بزرگترین پایگاه و سنگر اسلامی ساخته می‌شود. چه‌کسی و چگونه بایستی مردم را به تجمع و گردهم‌آیی برای عبادت فراخواند؟ باز پیامبر جوانی را به این کار می‌گمارد. بلال حبشی، برده سیاه و جوان مؤدّن رسول‌الله می‌شود. اذانی که شعار اسلامی و نماد ارزش‌های دینی اسلام است و اذان‌گویی که به‌منزله نمایندگی رسمی پیامبر در فراخوانی مردم به نیایشگاه تلقی می‌شود و به‌راستی چه نیکو، بلال جوان از عهده این کار برآمده‌است.

۴. مکه پس از سال‌ها مقاومت، در

سال هشتم هجری فتح می‌گردد، مسلمانان پس از سال‌ها دوری به این شهر، خاطره‌های تلخ و شیرین گام می‌گذارند، چه زیبا و عظیم بود آن زمان فتح، زمان رحمت و عفو. پیامبر (ص) با ورود به این شهر، آنچه از آثار شرک و بت‌پرستی بود از بین برد و سامان به آن داد و پس از چند روز اقامت به‌سوی مدینه بازمی‌گردد، اما این شهر بی‌سرپرست و امیر نمی‌شود. چه‌کسی باید به امارت این شهر درآید؟ مکه با قدمتی طولانی و فرهنگی دیرین و سنّت‌هایی استوار تصوّر می‌شود به پیری جاافتاده سپرده‌شود ولی پیامبر (ص) عتاب‌بن اُسَید، جوان کم‌سن‌وسال - گویا هجده‌ساله - را به‌عنوان جانشین خود در آن‌جا می‌گمارد و بی‌دغدغه و دلهره به‌سوی مدینه ره می‌سپارد. در نگاه پیامبر (ص) شایسته‌ی سالاری اهمیت دارد بدین جهت، هرگز از کج‌روی یا انحراف منصوب خویش نمی‌هراسد.

۵. پیامبر (ص) پس از بازگشت از حجة‌الوداع در سال دهم هجری، به بستر مریضی می‌افتد. ضرورت زمانه اقتضای ارسال سپاهی به دیار موته دارد، پیامبر (ص) با همان حال مریضی فرمان آمادگی مسلمانان را می‌دهد. در میان سپاهیان پیران و بزرگان حضور دارند که بی‌تردید جنگ‌هایی را فرماندهی کرده‌اند و پیروزی‌هایی به‌دست آورده‌اند اما پیامبر (ص) بی‌درنظر داشت سنّ‌وسال، «اسامه» جوان هجده‌ساله را به فرماندهی برمی‌گزیند - اسامه‌بن زیدبن حارثه - همو که پدرش در جنگ موته به سال هفتم یا هشتم هجری به‌شهادت رسیده‌بود. این انتخاب، اعتراض بعضی از





صحابه نزدیک را برانگیخت ولی آن حضرت بی‌اعتنا به آن اعتراضات، اسامه را از فرماندهی سپاه عزل نفرمود و همچنان بر اطاعت از او پافشاری می‌فرمود که در نهایت بعضی از بزرگان به همین بهانه‌ها از رفتن در سپاه وی سر باز زدند و فرمان پیامبر را اجرا نکردند. ۶. جنگ بدر به سال دوم هجری، به پیروزی مسلمان خاتمه یافت. شکست ناپاورانه مشرکین، آنان را به عزم انتقام منسجم کرد و در سال دیگر به سوی مدینه به راه افتادند. پیامبر (ص) با شنیدن حرکت انتقام‌جویانه مشرکین، مثل همیشه به مشورت با مسلمانان نشست که در مقابله با دشمن چه باید کرد؟ پیران شهر به ماندن در شهر و پناه گرفتن در خانه و کشتادن دشمن به داخل شهر نظر دادند، به این تصور که هم از خانه‌ها به عنوان سنگر بهره می‌جویند و هم کوچه‌های شهر، دشمنان را متفرق می‌کند و هم اینکه در شهر زنان و کودکان می‌توانند به یاری جنگجویان وارد عمل شوند، اما جوانان شهر که به بازوان پرتوان خویش می‌بالند، به مخالفت با بزرگان، پیشنهاد بیرون رفتن از شهر و جنگ در بیرون را می‌دهند. پیامبر (ص) که گویا خود یا نظر اول موافق بود، پیشنهاد جوانان را عملی ساخت با اینکه اقام به این عمل، جدایی عده بسیاری از جنگ‌آوران (منافقین) به فرماندهی عبدالله بن سلول از سپاه اسلام را به دنبال داشت. اما پیامبر از عزم خویش برنگشت و به احترام نظر جوانان جنگ را آغازید، گرچه به شکست ظاهری مسلمانان خاتمه یافت.

۷. مهمتر از همه آنچه که تاکنون بیان شده، تداوم رسالت است. پیامبر (ص)

به سال یازدهم هجری چشم از جهان فرو می‌بندد و جامعه اسلامی بی‌سرپرست و رهبر می‌شود. مدعیان رهبری اندک نیستند، کسانی که خود را با تجربه، یخته، سیاستمدار و کاردان می‌دانند و به طرقی تلاش می‌کنند تا به پیامبر بزرگ خویشتن را بنمایانند، اما پیامبر (ص) به امر الهی از میان همه آنان، جوانی را به امامت برمی‌گزیند که به راستی شایسته‌ترین و کارآمدترین انسانهاست، علی‌ابن ابی‌طالب (ع). درباره او سکوت از هر سخنی رساتر است چه که خود با ۲۵ سال سکوت فریاد خویش را به عالمیان رساند.

نتیجه

سخن به درازا کشید. هدف از بیان مطالب فوق، آن بود که بگوییم جوانان که قشر توانمند جوامع بشری‌اند، بایستی مورد احترام و بزرگداشت و خوش‌بینی بیشتری قرار گیرند، چرا که این سنت پیامبر بزرگوار ما است و تبعیت از آن عزیز بر همه دینداران مسلمان واجب. تصور اینکه جوانان ما با جوانان زمان پیامبر تفاوت دارند و یا آنان از آگاهی یا بهره هوشی و یا ایمان بیشتری برخوردار بوده‌اند، تصویری ناصواب است. بیاییم چشم‌ها را بشوییم و واقع‌بینانه‌تر به جوانان بنگریم و بدانان ارج بگذاریم.